

داود فیرحی و مسأله قفل شدن دوره گذار در ایران

✘ احمد حکیمی پور

باورم نیست نگاه تو و این خاموشی
باز برگردش چشم تو گمانی است مرا

با زنده یاد داود فیرحی با وجود این که همشهری و تقریباً هم سن و سال بودیم، در نیمه دهه ۶۰ خورشیدی از نزدیک آشنا شدم. از هنگامی که در رشته علوم سیاسی در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران مشغول ادامه تحصیل شدیم، این دوستی و علاقه، تحکیم شد و ژرفای بیشتری یافت. ما فرصت این را داشتیم که در طلایی‌ترین دوران تحصیل در آن رشته، از خرمن دانش استادان بی‌بدیلی همچون دکتر شیخ‌الاسلامی، دکتر مقتدر، دکتر رضوی، دکتر افتخاری، دکتر بشیریه، دکتر ابوالحمد، دکتر سیدجواد طباطبایی، دکتر سیفزاده، دکتر فرهنگ رجایی و... خوشه‌ها برچینیم و توشه‌ها برگیریم. در آن زمان، تنها دانشگاه تهران در رشته علوم سیاسی دانشجو می‌پذیرفت؛ آن‌هم با ظرفیت زیر پنجاه نفر. در واقع نخبگان کنکور علوم انسانی، این رشته را انتخاب می‌کردند. این دوران لذت و خاطرات خاص شیرین و ماندگاری داشت که همواره حس و عطر آن را با خودم دارم.

از جمله بهترین اوقات این مقطع، لحظه‌ها و ساعات حشرونشر در محیط کلاس و دانشکده و خوابگاه کوی دانشگاه تهران با دوستان عزیز دوران تحصیل از جمله داود فیرحی بود. من و داود تا پایان مقطع کارشناسی ارشد در اغلب کلاس‌ها با هم بودیم و سعی می‌کردیم هماهنگ و مشابه هم انتخاب واحد کنیم. این امر به جز علل عاطفی و وابستگی روحی، دلیل دیگری نیز داشت؛ چراکه او در کنار تحصیل در دانشگاه، در قم هم دروس حوزه را با جدیت و دقت دنبال می‌کرد و به اصطلاح یکپایش در قم بود و پای دیگری در تهران داشت. من هم در حین تحصیل، یکپایم درجبهه‌ها بود و پای دیگرم در تهران. بنابراین برای جبران عقب ماندگی از دروس و تبادل جزوه، خیلی به هم نیاز داشتیم. یادداشت‌برداری‌های داود از دروس استادان، بی‌نظیر بود و دانشجویان مشتری همیشگی‌اش بودند. من هم البته یادداشت‌های سرکلاسم بدن بود. حتی در بعضی درس‌ها پروژه تحقیقی مشترک انتخاب می‌کردیم. به هر حال، دوران خوش درس و بحث تمام شد و دست تقدیر، سرنوشت متفاوتی برایمان رقم زد؛ داود فیرحی بی‌درنگ مقطع تحصیلی دکتری را نیز در دانشکده خودمان و با

همان استادان طی کرد و من با ورود به مجلس شورای اسلامی به عنوان نماینده دوره چهارم از حوزه زنجان و طارم، به کوران سیاست عملی وارد شدم و مجال ادامه تحصیل پیوسته را از دست دادم. اما پیوند این دوستی و صمیمیت هیچ‌گاه گسسته نشد و دیدارهای گاه و بیگاهمان به بهانه‌های مختلف ادامه داشت. هر وقت دلم هوايش را می‌کرد در اتاقش، یا در راهرو دانشکده قرار می‌گذاشتیم و اوقاتی را به مصاحبت پربار و لذت‌بخش با او سپری می‌کردم. دکتر فیرحی حتی در اوایل شکل‌گیری حزب اراده ملت ایران، با اعضای مؤسس که عمدتاً از دوستان و هم‌کلاسی‌های دوران تحصیلش بودند، همفکری و همراهی کرد ولی خیلی زود، تمام تمرکزش را در عرصه سیاست نظری گذاشت و انصافاً گل کاشت.

✘ اگر دست تقدیر مهلت می‌داد از این تکاپوی علمی او در حوزه قدرت و سیاست در ایران و اسلام، شاهد ثمرات بیشتری بودیم. البته هر زمان برای میزگرد، سخنرانی و کارگاه آموزشی به جمع‌مان دعوت می‌کردیم، با آغوش باز و متواضعانه می‌پذیرفت. سال‌ها پیش دریکی از دیدارهای دوستانه، با شوق تمام که در برق چشمانش نمایان بود گفت: «دارم کارهایی را پی‌می‌گیرم که اگر به سرانجام برسانم خیلی به درد امروز جامعه‌مان خواهد خورد». بعدها که یکایک آثارش منتشر گشت، معلوم شد که پا در مسیر مهم و گره‌گشایی گذاشته است. بیشک، بررسی آثار و دیدگاه‌ها و تزهایی که دکتر فیرحی داشت، بر عهده محافل علمی و اهل فن^۳ و صاحب‌نظران حوزه اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران است؛ اما من در این مجال آنچه را که دغدغه اصلی او از تکاپوی نظری برای پیدا کردن راه حل عملی مقدور و کم هزینه برای این مملکت و ملت یافتم عرضه می‌کنم:

داود فیرحی مثل همه عالمان متعهد و مسؤول، دغدغه عبور کم‌هزینه ایران از دوره گذار را داشت. او معتقد بود جامعه ایران از زمان مشروطه تا کنون در دوره گذار، گیر کرده است؛ تعبیری هم که به کار می‌برد، «قفل شدن» بود. او همواره می‌گفت ایران دهه‌هاست در مرحله گذارِ قفل شده، قرار دارد. تمثیل جالبی هم در میان می‌آورد و جامعه ایران را به برگی که در گرداب رودخانه گرفتار شده است، تشبیه می‌کرد؛ یعنی تحولات جهان بشری، مانند آب رودخانه‌ای در جریان است اما در این میان، ایران از زمان مشروطه مثل برگی در جایی از این رودخانه داخل گرداب گیر کرده است و به دور خود می‌چرخد. این جامعه گمان می‌کند در حال حرکت است ولی درجا می‌زند. کافی است با یک تکان کوچک این برگ را از گرداب نجات داد تا در مسیر رودخانه به راهش ادامه دهد. البته از این تمثیل، برای فهم آسان این مشکل، استفاده می‌کرد. او راه حل را در پیوند درست سنت و مدرنیته در الگوی جامعه ایرانی

جستجو می‌کرد و معتقد بود در این بیش از یک قرن گذشته، هم حاملان مدرنیته و هم نگهبانان سنت‌ها نه تنها کمکی به خروج ایران از گرداب دوره گذار قفل‌شده نکرده‌اند و نمی‌کنند بلکه به طولانی شدن این مرحله هم یاری رسانده و موجب تأخر تاریخی شده‌اند.

او قویاً معتقد بود باید توان و موتور سنت و توان و موتور مدرنیته را که بیش از یک قرن است در جامعه ایران برخلاف هم حرکت می‌کنند و عملاً انرژی و توان خود و جامعه را به هدر داده و تحلیل می‌برند هم‌راستا کرد تا به جای این‌که جامعه را دوتکه کرده و این طناب کشی تاریخی را ادامه دهند، پشت سر هم قرار گرفته، یکدیگر را تقویت‌کنند. نمونه موفق این فرایند را جامعه بریتانیا می‌دانست.

به باور او جامعه انگلستان نیز در سال‌های آغازین انقلاب صنعتی * و شکل‌گیری حکومت مشروطه سلطنتی این مشکل را داشت و رقابت سخت و پرهزینه بین نهادهای نوگرا و در رأس آنها مجلس عوام و احزاب با نهادهای سنتی مثل نهاد سلطنت و مجلس لردها وجود داشت؛ به طوری‌که این کشاکش حدود یک قرن توان و انرژی جامعه انگلیس را مصروف خود نموده، هر دو موتور محرک جامعه عملاً یکدیگر را خنثی و زمین‌گیر کرده بودند. تا این‌که توسط روزنامه نگار جوانی، نظریه تعامل و تقویت این نیروها بجای تقابل و خنثی کردن یکدیگر طرح شد. اوایل، کسی به این موضوع توجهی نشان‌نداد ولی آن‌قدر پیرامون این ضرورت، بحث‌کرد و پیگیر شد تا بالاخره تبدیل به مسأله روز جامعه بریتانیا شد و همه به آن توجه کردند و در نهایت کشاکش حدود یک‌قرنی که عملاً ساختار را قفل کرده بود پایان یافت و از آن به بعد در نظام سیاسی انگلیس هر دو نهاد سنت و مدرنیته به تعامل مثبت و هم‌افزا، با حفظ شأن و جایگاه یکدیگر، رسیدند. دکتر فیرحی معتقد بود این اتفاق که می‌بایست در ایران دوره مشروطه به وقوع می‌پیوست، به هر دلیلی نه تنها اتفاق نیافتاد بلکه وارد کژراهه‌های پیچیده‌ای شده‌ایم که البته دلایل خاص خود را دارد. فیرحی تلاش‌های مرحوم نائینی را در راستای تأمین امکان تلفیق درست و تعالی‌بخش سنت و مدرنیته در عصر مشروطه تحلیل و ارزیابی می‌کرد که هم از سوی روشنفکران و هم از سوی سنت‌گرایان نادیده گرفته‌شد و این افسوس و دریغ تاریخی کماکان ادامه دارد. تلاش‌های مرحوم طالقانی هم در دوران بعد از کودتای ۲۸ مرداد برای احیای اندیشه سیاسی مرحوم نائینی به دلیل رونق مشی مبارزات چریکی و قهرآمیز و یکه‌تازی حاکمان وقت، عملاً راه به جایی نبرد. مرحوم فیرحی با بهره‌گیری همزمان از میراث و توش و توان حوزه و دانشگاه و بازخوانی مجدد تاریخ معاصر ایران، معضل اصلی را در قفل شدن ایران در دوره گذار یافته و در تلاش بود تا ابتدا از

تقابل دایمی حاملان مدرنیته و حافظان سنت بکاهد و نقاط تفاهم و آشتی را شناسایی و برجسته نماید و در نهایت، توان و ظرفیت این دو موتور فعال در جامعه ایران را همراستا کرده، یا امکان همراستایی آنها را عملی و ممکن نشان دهد. او در آسیب شناسی تحولات تاریخ معاصر ایران به خوبی به مفهوم ملت سازی و مشکلی که بعدها مشروطه در این مفهوم به آن دچار می شود توجه دارد. فیرحی یکی از دلایل گیرکردن در گرداب دوره گذار را فهم نادرست ملیت و ملت سازی در ایران می داند که از خطاهای بارز روشنفکران عصر مشروطه، بالاخص منورالفکران دوره پهلوی اول بود. آنها ملیت را به اشتباه با ناسیونالیسم و باستان گرایی و تفاخرهای نژادی اشتباه گرفته، از مفهوم واقعی آن در دوران رنسانس و عصر نوگرایی دور و تهی کردند و ملیت را به جای این که به عامل وحدت ملی تبدیل کنند، به موضوع چالشی دایمی برای کشور بدل کردند. به باور فیرحی در تفاهم بین روشنفکران و نخبگان جامعه سنتی ایران فعالان دلسوز هر دو طرف کوتاهی کردند و میدان به دست مغرضان افتاد و عملاً در مسیر طبیعی تحولات، انقطاع به وجود آمد. از سوی دیگر حاکمان نیز بعد از تحقق مشروطه در ایجاد بسترهای طبیعی شکل گیری نهادهای حقوقی و قانونی استمرار دهنده جریان مشروطه، کوتاهی و حتی کارشکنی کردند. به زعم فیرحی این مشکلات کما بیش ادامه پیدا کرده و با انباشت تاریخی آن پیچیده تر هم شده است. او در آثار اخیر خود به ویژه آخرین کتاب منتشر شده اش، که به مسأله حکمرانی حزبی از منظر فقهی پرداخته است، عملاً راه وارد آوردن تلنگری کوچک ولی مفید و اساسی، برای بیرون آوردن همان برگ گرفتار در گرداب را نشان می دهد.

امیدوارم رحلت نابیهنگام این استاد فرهیخته هشدارگونه ای باشد بر نیروهای اصلی تعیین کننده سرنوشت این مملکت و ملت تا به آثاری که برای حل معضلات و چالشهای اساسی و تاریخی کشور، پاسخهای علمی، حکیمانه و واقع بینانه می دهند توجه جدی و عملی داشته باشند.